بعون صانع بیچون و مکافات فضل خلاق زمین و زمان

رساله مناجات

در مطبع نامی منشی نولکشور که بمطبع حسن مشهور جهان

بسم الله الرحمن الرحیم

آهنگ سخن رنگ عذاران کهم | تا چند بپیچید دل دلدادگان کرم | [illegible]

ابیات سخن | خیر ابیم تحقیق سیه یاران کهم | [illegible]

[illegible] چون جوز باز [illegible] دکان [illegible] چون [illegible]

[illegible] شده [illegible] چون [illegible]

و خیالات رنگین در الفاظ [illegible] چون [illegible] صاحب [illegible]

از تشبیه و استعاره چون [illegible] از [illegible]

[illegible] صورت [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] روزگار [illegible]

و انجیاه امروز زمانه ساخته [illegible]

[illegible] باشد [illegible] چهار [illegible] از این [illegible] استاد [illegible]
[illegible] کلام [illegible] آتشم [illegible] قول [illegible]
[illegible] آن [illegible] اول [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible] آن [illegible] که از [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] سخن [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] نظاره
[illegible] اول [illegible]
[illegible] اوضاع [illegible] که [illegible] و صرف
[illegible] سؤال است فقط [illegible]
[illegible] و امر [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] آن [illegible] است

تبیین نخست اشیار جواهری که از کیسهٔ امر نخست ذخیرهٔ دامان کاوش اندیشه گشت و
تبیین دوم پیشکشی نقاسیست که بسبب تکراری امر دوم از نظر تامل گذشت مخفی نماند که مطلب
این عبارت خوابی ست که کاتب خط مکتوب الیه را در خوابی بشکلی و هیئتی که دیده بیان
می نماید و بعد ازین تعبیرش نیز بیان میکند و قدرے حال خواب که تعبیر آن بفهم
کاتب خط نیامده عجز از فهم آن بیان می نماید اقول این قول بدو وجه مخدوش ست وجه اول
آنکه آیا مراد از قوله مطلب این عبارت خوابی ست الخ آنست که مطلب تمام عبارت
متن خواب ست یا مطلب بعضے ازان بر تقدیر شق اول با باقی عبارات شرح تناقض
لازم مے آید چه ازان مستفاد میشود که عبارت متن مشتمل بر خواب و تعبیر بعضے از احوال
آن و اعتراف بر عجز از تعبیر بعضے ست و نیز صحت قوله بعد ازین تعبیرش الخ صورت
نمی بندد چه هرگاه مطلب تمام عبارت متن خواب باشد لهذا ازان عبارتی دیگر کدام
ست که آن مشتمل بر تعبیر و عجز خواهد بود و بر تقدیر شق ثانی جزم بر اشتمال بر خواب صورت
نمی بندد بسبب عدم استقامت دلائلی که بر اثبات مدعا و استحاله غیر آن آورده و بسبب آنکه
بعضے از فقرات احتمال حصول معنی دیگر غیر آنچه زعم شارح ست هم دارد بنوعی که نقد
بداهت و عاری از پیرایه تکلف باشد و بعدم صحت معنی اکثر عبارات متن که از بدیهت
طبع جناب شارح برآمده و بقالب الفاظ متن درآمده چنانکه در موقع خودش در بیان گفته شود
انشاء الله تعالی وجه ثانی اینکه یای تحتانی مجهوله در خوابیست و کاف تازی بعد ازان
در صدر جمله مابعد دلالت صریح دارد بر اینکه لفظ خواب مع یای تحتانی موصول یا موصوف
باشد و جمله مصدره بکاف صله یا صفت آن و بر اهل فهم پوشیده نیست که جمله مذکوره
بسبب نبودن عائد و نبودن علاقه و ارتباط با عبارت اول هیچ وجه صله یا صفت نمی تواند شد

پس عبارت مجامد مذکوره باندک تقدیم و تاخیر الفاظ و ازدیاد دعا بد لیاقت واقع شدن
صله با صفت بهم میرساند و آن اینست که کاتب خود مکتوب الیه را بشکلی و هیئتی که بیان
بنماید در آن خواب دیده قال مگر آنچه که تعبیر شارح عبارت خطا که فقیرست بیان میکند بمطابق
واقع گردید اقول قوله آنچه موصول ست و قوله که شارح بیان میکند صله آن و موصول با صله
مبتدا است و مطابق واقع گردید خبر آن پس لفظ تعبیر را در ترکیب نحوی چه نام توان نهاد
و آوردن آن بعد از کاف یعنی چه نحویان منصوبات را فضله گویند اگر باین لفظ و
این تسمیه را بعجز آن نمی پسندد باید پذیرفت فهمان درست فکرت مخفی نیست که این عبارت
آنچه که شارح بیان میکند یا آن تعبیر که شارح بیان میکند بحذف چه یا تعبیری که شارح بیان
میکند بحذف آنچه و الحاق تحتانی مجهوله در آخر تعبیر کافی ست و قوله که فقیرست زائد محض
ست چه لفظ شارح از آن مغنی ست پوشیده نماند که مطابق واقع گردیدن تعبیر خواب
عبارتست از آن که آنچه معبر گوید همچنان بوقوع آید و این وقوع بعد از بیان تعبیر باشد
و چیزی که شارح بیان میفرماید بعد از وقوع واقعه است طرفه خواب گوست
دارد قال دلیل اول آنکه اجتماع بے بصری و بصر بجز خواب متصور نیست اقول
مخفی نیست که این معنی وقتی دلیل خواب تواند شد که معنی این الفاظ از حلیه طرز دیگر
عاری باشد و حال آنکه هرگاه نظر ارباب فهم گذرے بران افگند بقطع نظر از نامربوطی
الفاظ و سستی تراکیب که آن نتیجه کم استعدادی مخترع اوست نقب اندیشه اش برنج
همین سیاق تواند رسید و آن اینکه عبارت مذکوره از قوله بی بصری با بصر تا قوله جا به بیند
احتمال دارد که مشعر ناقدردانی و بے تمیزے ابناے روزگار باشد یعنی در هنگامه
بسبب بے تمیزے مردم روزگار بے بصرے با بصر با وصف تضاد بر یکجا

بانزدیکی با وجود مباینت هم پیرهن بود ای یکی از دیگرے ممتاز نبود و از نا قدردانی
ابنای زمان سخن بحجوشی و شنیدن بنا شنیدن مبدل شده قال که هنگام خواب
مرد خوابیده بصر ندارد اقول بصر نداشتن عبارت از عدم بصرست که عمی
نقیض اینست و خوابیده اعمی نیست بل حس بصر او در هنگام مذکور عاطل میباشد
و قایل شدن بمجاز بی خبری ست از اقتضای مقام چه مقام مقتضی توضیح و تبیین است
و استعمال مجازات در شعر و انشا بکار مے رود نه در هجو و مقامات و آن بسبب علم فهم ها
و هم بدان باعث ابهام و خفای مقصود ست پس چنین بایستی گفت که اجتماع
بی بصری و بصر که باعتبار مجاز اول عبارت از تعطل حس بصر و دوم عبارت از ادراک
صور مخزونه در خیال بعالم رؤیا مانند صور خارجیه است جز در خواب متصور نیست
تا مراد ماتن نیز مبین می شد غالباً تعطل حس بصر را که در نوم هم میسازد زوال بصر در آن
حالت گمان برده و شکی در بطلان این معنی نیست فافهم قال از بصر تعلق دارد
اقول تعلق داشتن از چیزے بصلهٔ از موافق روزمرهٔ هندیان ست بچیزی
یا با چیزے بیای موحده می آید قال دلیل دوم آنکه اجتماع نزدیکی و دوری
که اینها هر یکی به حیدر آباد و دیگرے به لکهنو ست بجز عالم خواب اجتماع هر دو بخیال
نمی آید اقول بر مردمانیکه اندک مایه وقوف دارند پیداست که از دو لفظ اجتماع
که یکی در اول لفظ نزدیکی و دوم در اول فعل بخیال نمی آید ست اجتماع دوم و لفظ
هر دو بیکار ست چه اجتماع نزدیکی و دورے الخ بخیال نمی آید کافی ست قال
دلیل پنجم آنکه الفاظ بصر و بی بصری و بستر و استراحت در فقرهٔ اول و لفظ خفتن در فقرهٔ
ثانی و لفظ مردم و چشم در فقرهٔ ثالث مؤید عین مضمون خواب ست اقول بصر

وی بصری آیا مجموعاً مؤید مضمون خواب ست یا بانفراد هر واحد بر تقدیر نخستین
نظر بر دلیل اول ذکر آن لغو و مستلزم تکرار لاطائل ست و بر تقدیر دوم بصر را با رؤیا
مناسبت اعتباری ست و با بیداری مناسبت حقیقی و همچنین بی بصری نسبتاً
بخوابیده یا بیننده خواب مجاز ست و نسبت با عمی حقیقت پس تائید آن هر دو نسبت
بآخرین اقوی ست از تائید آن نسبت با اولین و بستره استراحت و غیرها بالطریق
صنعت مراعات النظیر واقع ست که آنرا تناسب و توافق و ائتلاف و تلفیق نیز
گویند و مخفی نیست که در مقام قصد خواب جمع امثال این معنی البته خالی از مناسبت
خواب نخواهد بود و ضرور نیست که در محل جمع معانی مذکوره خواب هم مقصود باشد
قال دلیل ششم آنکه در فقرهٔ پنجم کلام چشم مشاهده و تفتیش دال بر خواب ست
اقول حاصل این فقره مطابق آنچه شارح سلمه الله تعالی میفرماید اینست که جسم
مکتوب الیه در چشم مشاهده کاتب چنین بود که نه شمله و دستار بر سرش و نه قبا و جامهٔ
درباری در برش و پوشیده نماند که حاصل این مشاهده از دو شق بیرون نیست
یا در عین دربار شاهی ست یا در جای دیگر شق اول خود نیست چه ماخذ هر دو تعبیر که یکی
بزعم خودش از کاتب و دوم نتیجهٔ فکر رسائی اوست نبودن جامه درباری ست
و بس چه تعبیر نخست تصریح شارح عبارت از بیکاری ست و در اوقات بیکاری
حضوری دربار معمول نیست علی الخصوص تعبیر ثانی که آن عالم اول بیکاری ست تا
در اول بیکاری مکتوب الیه عدم حضوری دربار متحقق ست چه عالم اول بیکاری
اگر عبارت ست از اوقات سکونت مکتوب الیه در شاهجهان آباد پس عدم حضوری
مذکور بدیهی ست و اگر عبارت ست از قیام چند روزه موصی الیه در لکهنؤ پیش از

حصول چاکرے که زمانهٔ تحریر خط جزوی از انست پس این حالت هم باعتبار
اظهار معتبر من و هم باعتبار شهرت شائبه ازان ندارد پس اگر مشاهده در عین دربار
مراد بودے ذهن شارح بسوی این تعبیر نمی رفت و با اینهمه هیچ وجه بحضور
دربار تعرض هم نکرده پس شق ثانی مسلم شد و ضرور نیست که بودن اسباب
مذکوره در برکسی جز در عالم رویا متحقق نباشد **قال** دلیل هفتم آنکه کلمه نظارگی و
نظر در فقرهٔ ششم خالی از رعایت خواب نیست **اقول** خالی نبودن نظارگی
و نظر از رعایت خواب آیا باین وجه است که نظاره و نظر را بچشم نسبت ست چنانکه
خواب را خواه بمعنی نوم باشد و خواه بمعنی رویا یا باین وجه که در خواب نظارهٔ اشیا
صورت می بندد بر تقدیر اول بیدارے نیز بچشم نسبت دارد پس باید که مثل نظاره
و نظر بیدارے نیز خالی از رعایت خواب نبود و الحال انه لیس کذالک و بر تقدیر
دوم نظاره در خواب امری ست اعتبارے نه نفس الامری بخلاف آن در بیدارے
پس انتقال ازان به بیداری اولی و اقدم باشد از انتقال بخواب و بر تقدیر تسلیم
فعلے از افعال مثل رفتن در بازار و نشستن در دیوانخانه و دست بردن بطعام
و زدن بر صف اعدا و کشیدن باده در بزم و گرفتن کشتی با پهلوانان و امثال
ذالک باید که خالی از رعایت خواب نبود چه وقوع اینهمه در رویا ممکن بل اکثر و اغلب
ست فتامل **قال** دلیل هشتم آنکه در فقرهٔ هفتم در عین چشم پوشیدگی دلالت
صریح بر معنیے دارد که خواب ست **اقول** معنی چشم پوشیدگی اغماض عین نیز است
که مناسب است بمعنی هر چهار فقره اولی بحسب احتمال ثانی پس دلالت صریحه فقط
بر خواب نماند **قال** دلیل نهم آنکه کلمه هو باید باشد تعبیر خواب ست ازین رو که از

معنیش ظاهر نشود که توضیح مدعا سے کلام اول ست اقول این عبارت بدو وجه
مخدوش ست یکی آنکه تعبیر پذیر باشد کلمه غیبت اگر بجاے کلمه لفظ مے گفت انسب و صحیح
زیرا لفظ که مفرد و مرکب تام و غیر تام را شامل ست مضاف الیه بود دوم آنکه تعبیر خواب بودن
تعبیر پذیر باشد موقوف ست بر اینکه مدعای کلام اول خواب بود و خواب بودن مدعای
کلام اول موقوف بر تعبیر پذیر بودن تعبیر پذیر باشد ست پس دور لازم آمد و هذا باطل قال
دلیل نهم آنکه نظاره شکل ثانی دلالت صریح بر خواب دارد اقول شکل ثانی باعتبار مفهوم
لفظ یعنی شکلے که دوم باشد چه چیز ست که نظاره آن مختص بخواب باشد و باعتبار
مصداق که بحسب تصریح شارح زنی ست از مطلعان مکتوب الیه نظاره آن نیز اختصاص
بخواب ندارد پس چگونه دلالت صریح بر خواب داشته باشد قال دلیل یازدهم آنکه
بعض معامله رویا که خلاف قیاس مشاهده گردیده تعبیرش بخیال کاتب خط نیامده
آنرا محال دانسته میگوید که بقیاس محال ست آنهم دال بر خواب ست چه اکثر معامله
خواب مخالف قیاس نیز بنظر مے آید اقول آن بعض بموجب تصریح شارح ظهور کدورت
مکتوب الیها با وجود یگانگی نسبت بیکجانب ست ظاهر است که کدورت دوستی از جانب دوستی
دیگر در عالم ظاهر از قبیله محال دانسته باشند و اینکه گفته اند که اکثر معامله خواب مخالف
قیاس انتهی میگوییم که اگر مخالفات قیاس قاطبةً در رؤیا مشاهده می شدند نه در عالم
ظاهر البته دلالت این امر جزماً بر خواب بود و چون احیاناً درین عالم نیز اتفاق افتاده
و مخالف قیاس نیز بدین نوع که بحسب تصریح او بقلم آمد چگونه جزم بر خواب توان کرد
قال حال بیان دلائل تمام گردید اقول حال بیان چه خواهد بود مطابق عادت
که بیان دلائل تمام شد بتبیین دوم قال معنی عبارت شروع گردید اقول

شروع شدن معنی عبارت چه معنی دارد باید گفت که بیان معنی عبارت شروع شد
اگر گوئی مطلب همین است گوئیم حذف لفظ بیان در خصوص این عبارت
موافق روزمرهٔ اهل هند است موافق روزمرهٔ فارسیان نیست قال
که سلسلهٔ عبارت ماسبق است اقول سلسلهٔ عبارت ماسبق چه معنی دارد
مفاد عبارت ماسبق باید گفت چه رو یا از عبارت سابقه مستفاد شده و شاید
سلسله بمعنی حاصل و مفاد فهمیده باشد ظاهرا چون وضع الفاظ بمعانی مشهور
نیست نگفت وضع جدید هم اختیار کرده اند که کل جدید لذیذ وارد است قال
خلاصه آنکه کاتب خط بیان میکند که در هنگام خواب صورت جسم مکتوب الیه را در
مشاهده کاتب خط حفظ مراتب شاهی جدا از سر بود یعنی حفظ مراتب شاهی
عبارت از شمله و دستار باشد بر سر نبود اقول قوله که عبارت از شمله
باشد یا بیان حفظ است یا بیان مراتب ثانی خود بدیهی البطلان است لیکن
خواهد بود لیکن حفظ که مصدر است عبارت از شمله و دستار نمیتواند شد لم
عبارت از شمله و دستار بستن باشد صورت میتواند داشت معهذا انضمام
بودن یا نبودن بر حفظ روا نیست گو باعتبار مجاز عبارت از شمله مثال
و سر در اینجا آنست که آنچه مسند بسوی حقیقت تواند شد اسناد آن بسوی
کلیه نیست چه معشوق را خفته و نشسته و امثال آن گویند اگر براه هم که لفظ
هست این اطلاق روا دارند مضائقه نیست و بقلم نوشتن توانند گفت و اگر
سیاق سخن در روادی استعاره بود میتوانند گفت که این عبارت را بسر نیزه
یا ستون می نویسیم پس استعمال همچو کلمات را آمدن در کلام اهل زبان شرط است

و این را می فهمد کسیکه ذهن سلیم و طبع مستقیم داشته باشد و اگر گوئی که این اعتراض
بر مصنف ست نه بر شارح گوئیم عبارت مصنف حفظ مراتب شاهی بیگانه از سر است
در آن نه تصریح شمامه و دستار است و نه لفظ سر پس بلی بیگانه از سر واقع است کاش اراده
این معنی میکرد که در جبین خاص آئینی در سرائی در خیال مکتوب الیه نبود که مراتب شاهی
محفوظ داردی در صدد پاس ادب شاهی نبود و ضرور نیست که از آن همین شمامه
و دستار خواسته شود قال همی راند سوار یاری بدست ۞ ای در حالیکه یار
بدست بود اقول درین مصرع تقدیر کلمه بود محل نظر ست چه یار بدست بمنزله کلمه مفرد
گشته حال واقع شده و حالیت مرکبات غیر تامه کثیر الوقوع ست مثلاً فلانے
شمشیر بدست بشکایت بر خاست و ازین عالم اند این امثله نظامی بیت سخن سنجی آمد ترازو
بدست ۞ درست زر اندوده راهی شکست ۞ عرفی ۞ بعالم آمده خسرو ترنج زر بکف
انرا بحالی نامش کردند همادگان نرگس بدست و با لتمثیل ترازو بدست و ترنج زر در دست
خواستن و الحاق تحتانی برای افاده تنکیر درین مرکبات در هنگام حالیت جائز ست مثلاً
مکتوب الیه بر لب و دشنامی بر زبان در بازار میگذشت و همچنین است درین بیت سلیمت
دیگر دیدم از عرصه رو دباره ۞ که پیش آمدم سر پا لنگی سوار ۞ و بشرط تقدیر کلمه بود درین جمله
قیاس اسمیه بود اگر یار مبتدا بدست بود خبر باشد یا فعلیه اگر یار اسم و بدست خبر کلمه
خواهد باشد که فعل ست از افعال ناقصه و در هر دو صورت برای صحت حالیت آن
ضمیرے که راجع بطرف ذو الحال باشد ضرور نیست تا رابط گردد میان هر دو چنانکه
درین شعر بدر چاچی بیت آمد مهمن بشفق عقد ثریا ریخته ۞ بر لاله ز باد امر شر
لولوی لالا ریخته ۞ عقد ثریا ریخته حال ست از مه و ضمیر در ریخته راجع ست کیسوان

و غالباً بجهت احتراز از همین محذور صاحب بهار بوستان تقدیر کلمه داشت نموده
نه تقدیر بود کما قال بر پلنگی نشست حال ست از ضمیر فاعل همی اندکه راجع ست بلفظ
صاحبدل و باری بدست معطوف بر همی راند و تواند بود که معطوف بر پلنگی نشسته بود
و بر تقدیر بعد از قول او بدست لفظ داشت محذوف ست انتهی کلامه اگرچه این
توجیه نیز خالی از رکاکت نیست چه حالیت قوله بر پلنگی نشست از ضمیر بر تقدیر یکه
پیداست که صاحبدل مبتدا بود و فاعلیت آن مبتدا در تر ست از بودن آن مبتدا آفتنه
فاعل فعل جائز ست و عطف قوله باری بدست بر قوله بر پلنگی نشست بود و عاطفه
صورت نمیگیرد تقدیراً و لفظاً در جمیع نسخ بوستان و در پیشتر از بار بدست
بنظر نیامده و تقدیر آن در صورت حالیت بسته دارد بسبب آنکه تقدیر عاطفه
در جای باشد که ضمیر در میان معطوف و معطوف الیه فاصل نبود مثل طوطی
شکرستان معانی بلبل بوستان سخندانی نهال حدیقه و داد سبزه نو رسته چمن اتحاد
و بالعکس کما لا یخفی علی المتتبع نظامی بیت تن او که صافی تر از جان ماست
اگر شد بیک لحظه آنکه رواست میرزا بیدل بیت قدح شوق و شرابش
بی نیازی نشه استغنا گلشن آغوش بی پروا نهالش اوج رعنائی هوا فرست
بحق آنکه صاحبدل مبتدا و بر پلنگی نشست خبر آن این یک جمله اسمیه شد و همی راند
جمله فعلیه و رهوار که بمعنی فراخ گام و خوش راه است کما فی برهان حال ست
از ضمیر منصوب راجع بسوی پلنگ که باعتبار لفظ محذوف ست و باری بدست
خواه مفرد باشد خواه کلام بتقدیر داشت حال ست از ضمیر مرفوع همی راند و
تقدیر بود بشرط واو در صدر این جمله و بمنزله مفرد بودن مار بدست صورت نمیگرد

اما حال نایافت آن در هیچ نسخه مذکور شد و حذف آن یا حذف ضمیر از بعد لفظ
دست بعیدی دارد و مقصود ازین مقوله انکار حذف واو حالیه و ضمیر ست
چه در جواز آن شکی نیست بل با وصف صورتی که مختار راقم ست تکلف بلا ضرورت
و عدول از ظاهر ست و ترجمه مار بدست بقوله ای درحالیکه مار بدست بود آیا برای
اظهار حالیت مار بدست ست یا تعیین علیه آن در باب ولفظ بودن سبیل الی الاول
چه آن مخالف مقصود و مباین غرض ست پس وجه ثانی باشد و بر ارباب فطانت
و اصحاب کیاست مخفی نیست که این قیاس مع الفارق ست چه این نباشد مگر تاویل
آن و مقرر جمهور ست که تاویل نوعی بنوعی نوع اول را داخل در نوع ثانی نمی سازد
و الا لازم آید که چون قوله درحالی الخ مفعول فیه ست بنا بر مذهب ابن حاجب مفعول له
است بحرف جر بنا بر مذهب جمهور پس باید که مار بدست نیز همچنین باشد و این
بین البطلان ست و نیز هرگاه از حالیت راکبا که در جاء زید راکبا مثلا ست باین
عبارت حال گونه راکبا تعبیر کنند باید که فعل ناقص در راکبا مقدر شود و این نیز باطل
ست چه درین صورت حالیت آن برطرف میشود و خبر کان میگردد و حصر تاویل آن
در خصوص عبارت شارح نیز باطل ست چه میتوان گفت درحال یا وقتی که مار بدست
داشت یا درحال یا وقت مار بدست داشتن و بر تقدیر تسلیم مثال مطابق مدعا نیست
چه مدعا خاص ست یعنی تقدیر آن درمحلی که لفظ بر سر و در بر بود و ازینجا تعمیم یافته میشود
قال پس عبارت خط چنین ست که درینگاه میکه عالم خواب بدین اوصاف اجتماع
اضداد موصوف بود تن ظاهر مکتوب الیه را بچشم مشاهده من حفظ مراتب شاهی
که شماره دستار باشد جدا از سر بود **اقول** بانصاف باید نگریست و تامل کرد که

عبارت خط چنین نیست پس تقدیر عبارت خط بایستی گفت نه عبارت خط مع هذا
اجتماع اضداد خود یک وصف است نه اوصاف کاش بجای اوصاف وصف میگفت
و اسم اشاره که در لفظ باین است نیز ضرور نیست **قال** پاس اوضاعش دور از
ضمیر یعنی شین راجع بمراتب شاهی است ای لحاظ و پاس مراتب شاهی که عبارت
از قبا و جامه درباری باشد دور از بر بود ای قباها و جامهای درباری نیز دور از بر
و سینه بود **اقول** بر بودن پاس اوضاع دور از بر بودن آن عبارت از قبا و جامه
دربارے همان نظر است که در قوله حفظ مراتب شاهی بیگانه از سر گذشت کاش چنین
میگفت که از بر کسی دور بودن محاوره مقرری است یعنی نزدیک کسی نبودن و از دور
دورے جستن عرفی گوید **بیت** زیاده زین نه محال است دوری از بر یار ٭ اگر بمجمع وصل
نازے در آن بزم حضور ٭ و ضمیر راجع است بسوی مکتوب الیه و مضاف الیه است
که از آن جدا شده بلفظ اوضاع پیوسته و این طور در ضمایر متصله که شین معجمه و
تای فوقانی خطاب و میم متکلم باشد کثیر الوقوع است سعدی گوید **شعر** تولای
مردان آن پاک بوم ٭ برانگیختم خاطر از شام و روم ٭ یعنی برانگیخت خاطرم از شام
و روم ظفر **بیت** پس از خونها که خورد دلش از رساله ٭ سواد نقطه دارد چشم لاله
یعنی از رساله اش الخ و همچنین تای فوقانی خطاب چنانکه بر متتبع زبان فارسی
محتجب نیست و حاصل معنی فقره چنین که در آن وقت پاس اوضاع از مکتوب الیه دوری
جسته بود و مراد ازین آنست که مکتوب الیه در آن وقت مقید باین امر نبود که
خلاف وضع را کار نه بندد و اوضاع خواه از خود باشد خواه از دیگر دیده شد که
در بعضی احیان پاس اوضاع و اطوار خواه از خود باشد خواه از اغیارے نماند

مخالف آن باستعمال می آید پس تخصیص جامه و قبا بر خاست و نظر نیز متوجه شد
قال امّا از نظر پیش رعایت بیگانگی نظارگی در نظر لیکن از نظر مکتوب الیه ظهور بیگانگی
با نظارگی که بیننده خواب است در نظر معلوم میشد یعنی با کاتب خط رنجی و ملالی در علم رویا
از نظر مکتوب الیه مفهوم میشد **اقول** در پیش رعایت بیگانگی واقع ست و رعایت
یکسر نگه داشتن چیزی کردن ست معلوم نیست که ظهور ترجمه کدام لفظ ست **قال**
در تعیین چشم پوشیدگی یعنی در تعیین خواب نظاره شکل ثانی گردید که از روز اول این
شکل را از بالای انس بر پیش کشیده اند و هر گاه که از بالای انس که الف ست
بر پیرایه کشیده بودند نمایان گردید یعنی الف اول لفظ انس را با پایین انس وقتیکه آوردند نما
یعنی زن گردید **اقول** در ینجا بمقام امری چند بر روی کار آمده که ارباب بصیرت را
منتظر استغراب چشم و استعجاب تحیر ست آنرا در نظر وقت پسندان باریابی دیگر آرد
اول اینکه تغییر گردید بعد از لفظ شکل ثانی کرده اند و این ظاهر النظر بقوله مشاهده گردید
خواهد بود که در تفسیر منظور گردید در قول آینده گفته اند چه بحسب تفسیر مذکوره حمل آن
بر نظاره صورت نمی بندد و عجب از دوربینهای حضرت که از پیش پا افتاده غافل گشتند
و ندیدند که استعمال لفظ منظور در معنی امری که در مد نظر باشد نیز هست چنانکه درین
شعر عرفی بیت کسی گمان نبرد کز برای زینت شعر * بر اصل خواب فزودم که نیست
این منظور بدین معنی حمل آن بر نظاره صحیح است و نیز نه اندیشیدند که نظاره اگرچه بتشدید
ظای معجمه باشد لیکن باعتبار استعمال فارسیان و اگرچه بتخفیف بود باعتبار اصل لغت
یعنی دیدن ست و استعمال آن بکردن و داشتن و غیرهماست نه بگردیدن و مدعی
این استعمال را سند گزاردن ضروریست معهذا قوله از توابع شکل اول در پیرایه مکلفه

منظور گردید با ما سبق بی ربط می ماند و این بر اہل فہم و انصاف مخفی نیست نزد اہل
حسد و اعتساف که ایشان را پرده پندار بر چشم بندی ست تحکم آری اینها را با این
جاده مستقیم چه کار و کدام مناسبت دوم آنکه بعد از قوله از روز اول قوله این شکل را
زیاده کرده اند و شین معجمه بعد از نیز پیش بحال داشته چون معنی ترکیبی این فقره
هیچ تجویز نفرموده اند پس اغلب که بجهت درست کردن معنی معمائی که بحسب زعم
این حضرت نتیجه این الفاظ ست ضمیر غائب مذکور را بطرف انس راجع کرده یا
و مؤید این ست ارجاع ضمیر بسوی انس در قوله نیز پیدا و کشیده اند و اضافت یای
نسبتی کلمه مذکور در قوله بپایین انس وقتیکه آورند در برابر این چه گویم که زبان گفتگو
یارای تقریرش ندارد اگر در صدد بیان معنی ترکیبی این فقره می شدند از انجا که
در لفظ نیز پیش ضمیر منصوب و راجع بسوی شکل ثانی نتوانند شد لفظ این شکل را
در عوض شین معجمه پیش از قوله از بالای انس نهادن مضائقه نداشت و بر ماهران
فن معما که بانظر غائر و تتبع کامل طبع سلیم و فکر صحیح دارند محتجب نیست که اجرای عمل معمائی
درین فقره بهیچ وجه صورت نمی بندد چه انتفای وقتی صورت بندد که مفعول کشیدن لفظ
بالا بوده شکل ثانی در مسلک این فن تعبیر از حرف اول به بالا میرود اگر بالا عبارت
از جانب بالا بود پس شکل ثانی عبارت از الف نیست که بکشیدن آن از بالای انس نا
صورت بندد و حق آنست که اینجا در صدد واجب کال اعمال معمائی در آمدن بیخبری ست
ازین فن و طرفه تر آنکه در عبارت شرح باثبات حرف از میفرمایند که هرگاه از بالای
انس که الف ست نیز پیدا و کشیده شد انتهی باید پرسید که هرگاه بالای انس الف ست از
چه چیز را نیز پیدا و کشیده شد بیان انهم کمال سامعه نوازی ست سوم آنکه ارشاد میکنند

که الف اول لفظ انس سالخ خیر الکم که بلفظ اول احتراز از بیست و چهارم آنکه تفسیر نسا
بلفظ زلف کرده اند و نمی دانند که نسا جمع ست و زلف مفرد و بعد از غازه پردازی
رخساره شاهد این کلام بعرض میرسانم که قطع نظر از آنکه بیشتری از فقرات عبارت متن
از زیور معنی خلیع العذار ست و این در شگاه تفرج جلوه آن شاهد حجله لطافت بسیج و شمار
خرامان مرآة و مخمور ست دل فتح گشته باشد اگر تفسیر قوله از بالای انس موافق روزمره بلبل
نوایان گلشن فارس بعرض می آوردند و می فرمودند که زیر کشیدن عبارت ست از
تصرف کاتب منسوب الیه بر زنان مذکوره برای تتبع این فقره اندکی بحلیه معنی نیز پیراسته می شد
چون رسائی طبع شارح بان سر نخورده مروت روا نداشت که در اظهار آن کاهل کوشد
بگوش هوش میرساند که از بالای فلانی در محاوره فارسیان بمعنی از پیش فلانی مستعمل
ست کما فی بهار عجم و از پیش فلانی بمعنی از طرف فلانی ست و تفصیل این اجمال آنست
که فعل اگر از مضاف الیه لفظ پیش بود مراد آن باشد که این فعل را فلانی خود بی تحریک
و تعلیم غیر کرده و لهذا اگاهی پیش را بطرف لفظ خود نیز مضاف کنند و گویند از پیش خود
نعمت خان عالی گوید بیت دل ما انبهه بیداد ز تو چشم نداشت ❊ نیست از پیش خود
البته بایمای کسی ست ❊ و اگر از دیگری ست مراد آن باشد که به تحریک مضاف الیه
کرده و از بالای فلانی بهمان معنی ست چنانکه از امثله ظاهر شود صائب شعر
حسن خون عالمی میریزد از بالای عشق ❊ ذو الفقار شمع از بال و پر پروانه است
تاثیر بیت مکن اعانت ظالم بخیر و شر تاثیر ❊ که تیغ بهله ز بالای دست صیاد ست
واله هروی بیت موبمو بیتابی دارند از بالای دل ❊ عالمی در اضطراب افتاده و بسمل
یکی ست ❊ اثر ۵ عزت از بالای زر دارند اهل روزگار ❊ عبرت از من گیر و با عزت

خود را ابدار چو پس حاصل این الفاظ چنین باشد زنی که از روز اول تجربکاینش و محبت
در تصرف خویش آورده اند و بعد از تمهید این همه مقدمات و تحریر معنی فقره مشهود شده باشد
که مترشح لفظ و معنی این عبارت جهانی سپهر اکسیر جنود خیالات شدند و افکار تیز عفونت
شارح دامت نصرت گشته که صورت فلاح آن لعب از قبر نهانی نیز در آئینه وهم جلوه نتوانند کرد
قال بدون امداد خرچ منظور نظر که سرکار پادشاهی ست بدستور بحال و برقرار ست
اقول لفظ منظور نظر در قول ماتن بی امداد صرف منظور نظر انتهی بهتر است که صفت
امداد صرف باشد ای امداد صرفی که منظور نظر مکتوب الیه است نه بمعنی جاسی که منظور
نظر باشد چنانکه بر ارباب حدت طبع و اصحاب تیزی فهم مخفی نیست پس بیان منظور نظر
چنین که سرکار پادشاهی ست بیجاست گو امداد خرچ نصفت نکوید از سرکار
پادشاهی خواهد بود **قال** بعزت تمام در خرچ خود مکتوب الیه صرف نماید **اقول**
در خرچ صرف کردن چه معنی دارد چه خرچ و صرف یکی ست در خرچ خود آرد یا بکار خود صرف
نماید می بایست و معهذا العزت تمام صرف کردن ثمره کدام لفظ متن ست ازین آگاهی
دادن ضرور ست **قال** ازینجا شرح عبارتی که بقیاس مکتوب الیه تعبیرش ننماید و نگارد

اما معنی بیگانگی نظر بقیاس محال ست یعنی بیگانگی نظر که کاتب را از نظر مکتوب الیه بخود
نمایان گردید تعبیرش بقیاس نمی آید چرا که با مکتوب الیه صورت یگانگی دارد پس آثار
بیگانگی از مکتوب الیه بوجهی من الوجوه کاتب خود را بنظر نمی آید لهذا بگویند که معنی بیگانگی
از یگانگی گرفتن خلاف قیاس و محال ست **اقول** از شرح قوله اما معنی بیگانگی الخ معلوم
میشود که این قول مشعر بر اعتراف عجز تعبیرست نه عبارتی که تعبیرش بقیاس کاتب نیامده
پس عبارتی که عجز از تعبیرش بکار برده این قول ست اما از نظرش رعایت بیگانگی

نمایانگی

نخارگی در نظر جنبانکه قول مذکوره با عبارت شرح بالا ذکر یافت درین صورت گفتن اینکه
ازینجا شرح عبارتی الخ خطای فاحش بل افحش ست و معهذا گوشیده تعبیر کاتب ست نه مکتوب الیه
پس قوله بقیاس مکتوب الیه چه معنی دارد وقت این عبارت بدرجه الیست که هر نکته شرح طلب
ست قال لیکن تعبیر خواب کاتب خط مطابق واقع نیست ازین سبب غلط ست مگر
تعبیر شارح عبارت خط که فقیر ست صحیح و راست آمد و مطابق واقع گردید و هو هذا که اول
در عالم خواب مشاهده جسم مکتوب الیه است بدون جامهای درباری و آن عالم اول
بیکاری ست که گذشت و ثانیاً مشاهده زن صاحب جمال با زیور مکلف از مطیعان و
فرمان بران مکتوب الیه است پس این عبارت از خدمت ست ازین رو که خدمت در حقیقت
مرغوب الطبع مردست و مشاهده اینکه زن از مطیعان مکتوب الیه است عهده که خدمت
نیز مطیع اهل خدمت می باشد و مشاهده اینکه زیور و پیرایه مکلف که در بر زن ست زنانه است
ازینجا واضح گردید که تقریب کننده این خدمت زنی باشد که زیور و پیرایه زنانه در بر او
باشد چنانچه زبانی عوام الناس درین روزها همین گوش خورده ست اقول خوبی
این عبارت مبرا از تبیان ست و حسن معنی آن خارج از تقریر لسان از وجوه عدیده آن
خوبی و آن حسن چند سه بر طبق عرض می نهد تا مستمعان را که مشتاق سوانح تازه اند
لذتی حاصل آید یکی آنکه بودن کاف مابین قوله و هو هذا و قوله اول در عالم خواب الخ حیرت
بر حیرت می افزاید چرا که اگر عبارت و آن این ست در اول عبارتی می آرند کاف اعلان را
ایراد می نمایند و عادت فصحا برین نحو جریان یافته که اگر قوله و هو هذا بجای آن نهند کاف
نمی آرند بل فصحا و غیر فصحا درین امر مساهم اند اگر بعد ازان کاف در جائی دیده باشند
سند آن نگذرانند دوم مشاهده مکتوب الیه را بدون جامهای درباری دال بر بیکاری

اول مشاهدهٔ زن را دال بر خدمت انگاشته اند و نفهمیده اند که مشاهدهٔ هر دو امر دران
واحد بوده و نیز ظاهر ست که چون دو کس در یک مقام متصل یکدیگر ستاده باشند
افتادن نظر بر هر دو دفعةً واحدةً صحیح تواند شد نه بوجه انسب اجتماع بیکاری و خدمت
دران واحد چگونه صورت بندد و شاید از بیان این هر دو امر که در عبارت رقعه بعد از یکدیگر
واقع شده گمان برده باشند که مشاهدهٔ آن نیز پس یکدیگر اتفاق افتاده و قطع نظر
ازین مشاهدهٔ آن هر دو بعد از یکدیگر نیز دال بر شیئی نمی تواند شد چه بودن آن هر دو
امر از اول در یک آن و یک مکان صورت بسته اگر اول مکتوب الیه را بدون جا بها کی
درباری سیدیه و زن مطیع مکتوب الیه بعد از ان دران مکان با پیرایه کاهت بسپرید
البته دلالت برین امر صورت می داشت فتنبه ولا تغلط سوم زن صاحب جمال را متحلیه
بزیور متکلف و اطاعت و فرمانبرداری مکتوب الیه نموده و این تمام را عبارت از خدمت
داشته و اطاعت خدمت با اهل خدمت آنچه بزیور و پیرایه متفرع شده در دو جملهٔ علیحده
بیان کرده بایستی در همانجا بیان کرد تا تقیید مفید می شد والا ذکر مشاهدهٔ زن صاحب جمال
فقط برای استدلال خدمت کافی بود چهارم لفظ مشاهده اینکه مبتدا ست از خبر آن خبر
نیامد که کجا رفت پنجم بر ارباب فطانت مخفی نخواهد بود که شکل ثانی بحسب تصریح شارح
عبارت از زنان ست و قوله از روز اول الخ صفت آن یعنی زنی که مکتوب الیه از روز اول
از ان متمتع گرفته و تفسیر قول مذکور باین عبارت از بهر آنست که پیش انصاف گزینان معنی
ترکیبی آن غیر ازین نیست و چون ظاهر ست که حصول خدمت هم باعتبار خارج و هم بحسب
استدلال شارح بعد از بیکار نشستن ست نه ابتدا اگر و بیکار هم بیان که در شهر لکهنو نو
آمده بود پس زنی که تمتع از ان به مکتوب الیه اولاً و ابتداءً باشد چگونه عبارت از خدمت

خواهد بود و نیز ظاهر ست که اگر در حال تحریر خط خدمت بمکتوب الیه مفوض سے بود
از فقرهای که بنا بر زعم او تعبیر خواب ست استدلال عدم حصول خدمت چرا سے نمود
فهمیدنی ست و تامل کردنی اگر گوئی که چون تفسیر مذکور مختار شارح نیست پس موافق
زعم او زن مذکوره عبارت از خدمت میتواند شد گوئیم اختیار نکردن آن تفسیر
خطای دیگر ست سوای خطاهای مذکوره فافهم ششم اطاعت خدمت بعد از
وقوع خدمت ست و تا هنگام خواب هنوز خدمت حاصل نشده اطاعت آن از کجا
بهم رسید هفتم لفظ مشاهده در قوله مشاهده اینکه زیور و پیرایه مکلف الخ نیز مبتدا ست
از خبر آن نیز تجبیر شد هشتم پوشیده نماند که هرگاه اسم اشاره به جمله مسند به الکا...
درآید مشار الیه در حقیقت مضمون جمله باشد مثلاً از اینکه فلانی زشت [illegible] دوست
دل بدیدارش میل نکرد ای از زشت رو بودن او عرفی گوید بیت از اینکه بعد
سر بدین تمام شانه شود به گره گشاده نگرد در طرهٔ شمشاد وه ای از تمام شانه شدن
الخ پس قوله مشاهده اینکه زیور و پیرایه الخ در قوة این قول باشد مشاهده زنانه بودن
زیور و پیرایه انتهی پس چنانکه در عبارت متن موافق زعم شارح لفظ با طاعت
و بودن زن بکار رفته باید که بزنانه بودن زیور نیز تعرض بکار رفته باشد تا تعرض
شارح بآن و تفریع غرض از آن بجا باشد و بر ذرف نگاهان دقیقه سنج مخفی نیست که
ماتن در پیرایه مکلف منظور کرده گفته و بزنانه بودن زیور اصلا تعرض نکرده تامل
کردنی ست نهم زیور و پیرایه مکلف که باعث افزونی حسن و زیب زن ست گو اسباب
زنانه است بر زن مقربه چگونه دال باشد آرے اگر از زیور و پیرایه کرد و قرو طاق و طره
که بر خدمت مترتب شود استدلال میکرد صورت میداشت دهم گفته زنی باشد که

زیور و پیرایه زنانه در بر او باشد از و باید پرسید که این جا در قید زیور و پیرایه بالفظ
زنانه چه فائده اول خود آنست که زیور جز زنانه نباشد و بر تقدیر تسلیم اینکه اسباب
زینت مردان را زیور مردانه فهمیده زنان آن اسباب را بر خود راست نمیباشند
تا احتراز از ان صورت بندد و اگر این صفت کاشفه است بسبب عدم فائده حشو محض
ست همین زیور و پیرایه در بر او باشد کافی ست یازدهم لفظ گوش خورد از قبیل گوش زد
نگوش نخورده آری بگوش خورده یا بگوش نخورده مسموع ست **قال** همین تعبیر سوء
ملال باشد **اقول** سبحان الله باشد بجای شود استعمال نموده و چون آن بمعنی دال
بر تغیر ست ازین تحقیق پس واجب آمد که اندکے از بسیار بر صفحه گذارم تا خصوص
مخاطب و عموم گوش بر آواز آن فوائد علمی را بهره حاصل آید پوشیده نماند که باشد
مضارع ست از باشیدن مترادف بودن و شاید که باشیدن مصدر جعلی باشد
از کلمه باش چون سوزیدن از سوز و جهیدن از جه پس از قبیل مضارعی باشد که مصدر
آن مستعمل نیست بهر کیف استعمال لفظ بود هم در جایی ست که غرض حدوث امری بود که
سابق وجود نداشته باشد و هم در مقامی ست که امری موجود شود و مطلوب ثبات آن بود
کذلک لفظ باشد بخلاف شود که استعمال آن جز در جاے که مدعا حدوث آن امر بود
و سابق حاصل نبوده باشد نیامده این افاده ایست که بتتبع کثیره بدست می آید
ولی منت بر طبق صفحه گذاشته شده تا بی بهرگان را سرمایه استعداد شود ٭ ٭
خاتمه تحریر این سطور در نظر سیه‌کاران کور سواد که الف نگهان شمار در دل نیارند در انخیال
ناخنه در پیش چشم نگذارند دست آویز سخن و حیله سر کلاوه حرف و اگر دن ست و در دیده
بلند نگاهان بیدار مغز که از دوا یافتگی پی برده اند که چشم آئینه در انتظار کدام جلوه باز ست

بیچارگان

ودست چنار باسید کدام دامن دراز پیدائی سررشتهٔ سرگمی ست و آزردودن زنگ
توهمی دور گردان لب داد احتیاط را بهیچ اینکه باین وسیله در نقل حرف سائل و شنودن
کلام مجیب چندے مشغله اوقات بیکارے بهم رسد و مراسگالش اینکه چه خوش
باشد اگر مخاطب راست فهم درست اندیش سراسر این اوراق گردیده و حروف و
کلمات یگان یگان دیده هر جا با خفی سنبه کرده ام بدیدهٔ تامل نگرد و بتجربکیا انصاف
سرے جنبانده عیوب حرفش بر صفحهٔ خاطر نگارد بل بر بالغزش خیال و مزال اقدام
تکرم که مقتضائے طبیعت بشرے ست اطلاع یافته سطرے چند را که چون خط
نیکوان قابل حک ست بقلم اصلاح آرایش دهد **قطعه** باده عرض نغمها
بسکه زد رنگ ظهور ٭ شیشهٔ ناموس وضع خامشی بر طاق ماند ٭ گریه بزم سوز دگر
در حلقهٔ ماتم رسید ٭ ناله را هم بر سنگے بیخودے مشتاق ماند ٭ ٭

تمام شد رسالهٔ مناقشات سخن